

شباهت‌ها و تفاوت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی پیامبر اسلام با سایر انسان‌ها از دیدگاه ملاصدرا

Mulla Sadra on Ontological and Epistemological Differences and Similarities between Prophet Mohammad (PBUH) and other Human

Fariborz Ahmadinezhad *

Marzieh Akhlaghi **

Sayed Ali Alamolhoda ***

Aflaton Sadeghi ****

فریبرز احمدی‌نژاد*

مرضیه اخلاقی**

سید علی علم‌الهدی***

افلاطون صادقی****

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۸

Abstract

In transcendent theosophy, the science of knowledge of prophet of Islam (PBUH) is different from other schools. Although Mulla Sadra, just like the other thinkers, considers the prophet of Islam like an ordinary human being, but on the base of substantial motion theory, suggests that he has a unique status. Therefore, the main question of this paper is: how we can explain differences and similarities of the prophet of Islam with other human beings from epistemological and ontological point of view? Using his philosophical principles such as the Originality of existence, graduation of the existence, substantial motion and union of knower and Knowledge, Mulla Sadra proves that from ontological perspective, the prophet of Islam is the initial creation in the curve of descent and also all the degrees of existence leads to him in the curve of ascent. Although in the primary determinations, he has the same human nature as other human beings, he traverses the degrees of perfection by knowledge and practice, so that by ascending to each level, that level becomes a part of his essence and eventually he reaches perfection in all triple degrees of reason, soul and sense; and becomes the centralization of intellectual, spiritual and Sensory lights. In the secondary personal qualities, he is completely different comparing to other human beings. Of course, this difference is so deep as if the similarity between the existence of an ordinary human being and a perfect human being, whose best example is the prophet of Islam (PBUH), is just share literal.

Keywords: Prophet of Islam (PBUH), Difference, Similarity, Epistemology, Ontology, Human being.

چکیده

پیامبرشناسی در حکمت متعالیه متمایز از دیگر نظرها و مکاتب است. ملاصدرا اگرچه بسان سایر متفکران پیامبر را از نوع بشر می‌داند، اما از سوی دیگر، بر پایه حرکت جوهری استدلال می‌کند که پیامبر از جایگاهی برخوردار می‌شود که با انسان‌های دیگر قیاس‌ناپذیر است. در همین زمینه، سؤال اصلی نگارنده این است که شباهت‌ها و تفاوت‌های پیامبر اسلام (ص) با سایر انبای بشر از جهت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی چگونه قابل تبیین است؟ ملاصدرا با استفاده از اصول فلسفی خود نظیر: اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول ثابت می‌کند که پیامبر از جهت وجودی در قوس نزول صادر اول است و در قوس صعود نیز همه مراتب هستی به او ختم می‌شود. هرچند او در تعیین اولیه با سایر انبای بشر در طبیعت انسانی مشترک است، اما با علم و عمل مراتب تکامل را یکی پس از دیگری طی می‌کند به طوری که با صعود به مرحله‌ای، آن مرحله جزء ذات او می‌شود و نهایتاً او در جمیع مراتب سه‌گانه عقلی و نفسی و حسی به کمال می‌رسد و مجمع انوار عقلیه و نفسیه و حسیه می‌شود و از جهت تعیین ثانی با دیگر انسان‌ها متخالف الحقیقه می‌شود؛ البته این تفاوت آن‌قدر زیاد است که گویی اساساً وجود بر انسان عادی و انسان کامل، که مصداق اتم آن نبی اسلام (ص) است، به اشتراک لفظ است.

واژگان کلیدی: پیامبر، تفاوت، شباهت، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان.

* Ph.D. Student in Philosophy of Religion Payam Noor University.

Ahmadinezhad27@yahoo.com

** Associate of Payam Noor University. akhlaghi@pnu.ac.ir

*** Associate of Payam Noor University. alamolhoda@pnu.ac.ir

**** Assistant Professor of Payam Noor University.

A_sadeghi@pnu.ac.ir

* دانشجوی دکتری دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول).

Ahmadinezhad27@yahoo.com

** دانشیار دانشگاه پیام‌نور. akhlaghi@pnu.ac.ir

*** دانشیار دانشگاه پیام‌نور. alamolhoda@pnu.ac.ir

**** استادیار دانشگاه پیام‌نور. A_sadeghi@pnu.ac.ir

مقدمه

یکی از ابتکارات ملاصدرا نزدیک کردن مباحث کلامی و فلسفی و مدلل کردن مباحث کلامی است. این ویژگی باعث شده که او تفسیر خاصی از مباحث کلامی نظیر پیامبر، وحی، قرآن و صراط داشته باشد. در این بین، پیامبر از نظر صدرا ویژگی خاصی دارد: او از یک طرف با استفاده از اصول فلسفی خود نظیر حرکت جوهری، تشکیک وجود، قواعد نفس آدمی، مراتب هستی و صادر نخستین تفسیر فلسفی از وجود پیامبر ارائه می‌دهد و از طرفی هم با استناد به آیات و روایات بر بیانات خود مهر تأیید و تأکید می‌زند. پیامبر در نظر او ذاتی است که خداوند عالم بنا به ضرورتی او را برای اجتماع بشر فرستاده و آن‌گاه او مراحل وجودی را از مرحله انسانی که مشترک با سایر بشر است شروع می‌کند و با طی مراحل تکامل حسی، خیالی و عقلی به مقام عنایت می‌رسد. پیامبر نه تنها در این امر با سایر انسان‌ها متفاوت می‌شود، بلکه از سایر انبیاء نیز تمایز پیدا می‌کند و این تحول نه در اعراض ذات او بلکه در جوهر وجودی او رخ می‌دهد و او برهان بر هر چیزی می‌شود و نفس او جامع عوالم وجودی می‌شود. پس بنابراین، او اول و آخر و وسط مسیر تکامل همه انسان‌ها قرار می‌گیرد که هم سبیل الهی به او ختم می‌شود و هم شناخت و تبعیت او لازم و ضروری می‌شود. مقاله حاضر درصدد آن است که به دو پرسش زیر پاسخ گوید:

نخست، نقاط اشتراک و افتراق پیامبر و سایر ابنای بشر از جهت هستی‌شناختی در چیست؟ دوم، چگونه می‌توان از منظر معرفت‌شناختی این شباهت‌ها و تفاوت‌ها را تبیین و تحلیل کرد؟

۱. شباهت‌های هستی‌شناختی پیامبر و انسان

از نظر صدرا پیامبر (ص) در اوج مراتب هستی قرار دارد، اما علو درجه او از جهت معرفتی و وجودی او را از مرز بشریت خارج نمی‌کند، بلکه

او حد واسط بین جهان غیب و شهود و مراتب اعلی و سفلی است که اشاره‌ای به شباهت‌های وجودی او خواهیم کرد:

۱-۱. سرشت بشری پیامبر

چون پیامبر بشر است بنابراین، قبل از شناخت سرشت پیامبری، سرشت انسانی او باید شناسایی شود به همین دلیل پیامبرشناسی ملاصدرا را باید از انسان‌شناسی او شروع کرد. او انسان را واجد دو حقیقت می‌داند: یکی روح که از آن عالم امر و تدبیر است: «قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء: ۸۵)؛ دیگر بدن که صفت اجسام دنیوی است و از عالم خلق و تصویر است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ نُمَّ صُورًا كَمَا نُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ السُّجُودَ لِلْآدَمِ» (اعراف: ۱۱)، که البته این دو مرتبه متناسب با دو مرتبه عالم یعنی عالم غیب و عالم شهادت است و روح آدمی مشتمل بر عالم غیب و جسم او مشتمل بر عالم شهادت است. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۵۵). پس این دوگانگی وجود انسان به جهت لزوم سنخیت با دو مرتبه وجود و اکتساب و ارتباط با آن دو است. چنان‌که ملاصدرا می‌گوید: اگر پیامبر از جنس آدمیان نبود و متعلق به کالبد و قالب بشری، که از آب و گل ترکیب یافته نبود امکان رسیدن به او و ملاقات و سخن گفتن با او، پیروی کردن از او و بهره‌برداری و استفاده از ذات و حقیقت او امکان نداشت و بنابراین به واسطه منشأ بشری اوست که از طریق حس و عقل می‌توان از عقل نورانی و جهات حسی او بهره گرفت و آیات قرآن الهی را از او در قالب گفت‌وگوی کلامی فرا گرفت (همان: ۲۰-۱۹)؛ آنچه در تشریح حالات بشری پیامبر آمده است مبنی بر اینکه او روی زمین غذا می‌خورد و می‌فرمود: من بنده‌ام و خوردنم همانند بندگان است یا اینکه بر دراز گوش بدون پالان سوار می‌شد و دیگری را بر ترک خود می‌نشاند مؤید این مطلب است که او همانند سایر

۲-۱. وجود شیطان درونی برای پیامبر دلیل دیگری بر مماثلت

ملاصدرا تشریح می‌کند که حتی در این مرحله، پیامبر نیز همچون سایر انسان‌ها دارای شیطان درونی است. چون از نظر او پیامبر هم انسانی است مرکب از صفات حیوانی که مشعب از هوی است و هوی نیز ناشی از گمراهی است؛ بنابراین هیچ ولی‌ای خالی از آنچه برای شیطان در او تاخت و تاز و جولانی به القای وسوسه داشته باشد نیست، به همین جهت پیغمبر (ص) فرموده که: هیچ‌کس از شما نیست جز آنکه وی را شیطانی است. گفتند: یا رسول‌الله تو را نیز؟ فرمود: مرا نیز. جز آنکه خداوند مرا بر وی یاری کرده و او تسلیم و فرمان‌بردار من است. مرا جز نیکویی نفرماید و این بدان علت است که شیطان در قلب جز به واسطه شهرت دستیازی و تصرف نمی‌کند (همو، ۱۳۶۳: ۴۶۸-۴۶۷).

ملاصدرا در خصوص روایتی که از جانب شیعه و سنی درباره استغفار پیامبر اسلام (ص) روایت شده، مانند این روایت که رسول فرمود: من هر روز هفتاد مرتبه از خداوند طلب آمرزش می‌کنم، تفسیرش این است که چون پیغمبران و امامان تمام اوقات را به خداوند اشتغال دارند و دل‌هایشان از یاد وی لبریز است و خاطرشان تعلق به فرشتگان و عوالم برین دارد آنان پیوسته در حال مراقبت‌اند. چنان‌که رسول (ص) فرمود: خدای را چنان عبادت کن که گویی مشاهده‌اش می‌کنی و اگر مشاهده‌اش نکردی بدان که او تو را می‌بیند. سپس آنان پیوسته توجه به او دارند و به تمام وجود و اقبال سوی او کرده و هرگاه که از آن مرتبه بلند و مقام ارجمند برای خوردن و آشامیدن و ازدواج و دیگر امور مباح نزول می‌کنند آن را گناه می‌شمارند و از آن طلب آمرزش می‌کنند و به این موضوع حضرت رسول (ص) اشاره کرده و فرمود: ابری نازک و آشفستگی و

بشر در سرشت اولیه همانند و مماثل بود (همو، ۱۳۸۳: ۱۰۹/۱).

در واقع، نبی الزاماً باید شخصیتی دووجهی داشته باشد، وگرنه کار رسالت به انجام نمی‌رسد. او از پنجره داخلی قلب خویش به عالم بالا نظر می‌افکند، لوح محفوظ را مطالعه می‌کند، از حقایق و اخبار غیب مطلع می‌شود و از پنجره خارجی آن با خلق خدا درمی‌آمیزد، آموخته‌های خویش را با آنان در میان می‌گذارد و آن‌ها را به حق و حقیقت هدایت می‌کند. انجام این دو امر مهم، با هم، تنها از جانب شخصیتی برمی‌آید که میان عالم معقول و محسوس قرار گرفته باشد و این بالاترین مرتبه‌ای است که برای هر انسان قابل تصور است و البته حداقل شرطی است که نبی باید احراز کند (جعفری، ۱۳۸۹: ۲۵).

صدرا، برای تبیین بشری‌بودن پیامبر، باور عمومی را که منشأ اشاره قرآنی دارد نفی می‌کند و می‌گوید: و ناگزیر برپادارنده عدل و قانون‌گذار باید بشر باشد، نه فرشته؛ چون فرشته را تا مجسم نشود مردم نمی‌بینند؛ چون او ذاتاً روحانی است و به صورت بشری با خلقت تمام جز از راه باطن و برای صاحب نبوت و کشف ظاهر و نمودار نمی‌شود چون نیروی بشری توان مشاهده فرشته به صورت فرشتگی را ندارد و تنها اشخاصی از پیامبران به نیروی قدسی مشاهده می‌کنند. سپس اگر فرض شود که او به گونه‌ای مجسم شود که تمامی مردمان همانند جبرئیل ببینند، که در صورت دحیه کلبی (جوانی زیبا از انصار) برای آنان نمودار شود، امر بر آنان مانند بشر پوشیده می‌شود؛ چنان‌که خداوند در آیه ۹ سوره انعام می‌فرماید: و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را به صورت انسانی درمی‌آوردیم (باز به پندار آنان) کار را بر آن‌ها مشتبه می‌ساختیم^(۱) همان‌طور که آن‌ها کار را بر دیگران مشتبه می‌سازند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۳۷۷).

شورش قلم را فرا می‌گرفت تا آنکه در روز هفتاد بار درخواست آموزش و بخشایش می‌کردم؛ و نیز فرمود: کارهای نیک خوبان گناهان مقربان است^(۲) (همو، ۱۳۸۳: ۱۶۴-۱۶۳).

۲. تفاوت‌های هستی‌شناختی پیامبر و انسان

اصول فلسفی صدر را مؤید این باور است که نمی‌توان نسخه انسان‌شناسی برای همه انواع انسانی پیچید. از این منظر پیامبر اسلام از جهت وجودی در عالی‌ترین جایگاه هستی قرار می‌گیرد. او هم در سیر نزول هستی و هم در قوس صعود هستی در مقام هم نشینی با کربیبان بلکه مقام بالاتر از آن قرار دارد. این گستره وجودی باعث می‌شود که او جامع تمامی مراتب هستی و قاهر به آن باشد که اینک به اهم موارد اشاره می‌شود:

۲-۱. جایگاه ابوالارواحی پیامبر (ص)

درک جایگاه نبی مکرم اسلام (ص)، از دیدگاه ملاصدرا، تأثیر عمیقی در شناخت پیامبر دارد؛ ملاصدرا در نظام هستی پیامبر را جامع مراتب هستی می‌بیند، او ضمن اینکه پیامبر را در کنار سایر انبای بشر یک انسان تعریف می‌کند، اما بر اساس اصول مسلم فلسفه خود نظیر اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهر پیامبر را در جایگاهی قرار می‌دهد که واسطه بین غیب و شهود و سیر نزول و صعود موجودات الی‌الله است.

ملاصدرا معتقد است که همه ارواح از یک روح آفریده شده‌اند و آن روح، روح پیغمبر اسلام (ص) است و روح او اصل ارواح است و به همین جهت ام (مادر) روح‌ها نامیده می‌شود؛ چنان‌که لوح محفوظ مادر کتاب‌هاست چون کتاب‌ها از آن رونویسی شده‌اند. خداوند روح پیغمبر را آفرید در حالی که خدا بود و با او چیز دیگری نبود تا نسبت به او داده شود و یا روح به

غیر از خدا داده شود، بلکه روح او نخستین چیزی بود که قدرت ازلی بدان تعلق گرفت و به همین جهت روح پیامبر را مشرف به تشریف اضافه کرد و به خود نسبت داد و فرمود: روح خودم و هنگامی که اراده آفریدن آدم را کرد او را پرداخت و از روح خودش در او دمید و آن روح پیغمبر است که فرمود: «فاذا سویته و نفخت فیہ من روحي» (حجر: ۲۹).

پس پیامبر پدر روحانی نسبت به ابوالبشر و دیگر پیغمبران و انسان‌هاست و حضرت آدم (ع) پدر جسمانی نسبت به پیغمبر (ص) و دیگر بشر است (همان: ۵۱۳-۵۱۲). بنابراین پیامبر اسلام (ص) فرمود: من پیامبر بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود و این جایگاه از نظر ملاصدرا مقام عنایت و محبویت است که صرفاً برای پیامبر اسلام مقرر است که هیچ ملک مقرب و پیامبری در آن مقام نیست. بنابراین پیامبر نه تنها بر همه انبیاء و انبای بشر سبقت دارد، بلکه بر تمامی امور عقلی، نفسانی و حسی سبقت دارد، اگرچه وجود جسمانی او متأخر بود همچنان‌که فرمود: ما سابق و آخر هستیم (همو، ۱۳۷۵: ۱۲۳-۱۲۱).

۲-۲. جایگاه پیامبر (ص) در قوس نزول و قوس صعود

از نظر ملاصدرا هستی دارای دو قوس نزول و صعود است که از خداوند آغاز می‌شود و مجدداً به او بازمی‌گردد. عوالم وجود در مرتبه وجودی با یکدیگر تفاوت دارند، اما هر آنچه در عالم محسوس موجود است در عوالم خیال و عقل به نحو دیگر تحقق دارد. در سیر صعودی نیز این‌گونه است که ابتدا صعود از عالم محسوس شروع می‌شود و سپس به عالم نفس و آن‌گاه به عالم عقل و تقرب به خداوند صعود می‌کند. ابتدا و انتهای هستی عقل خواهد بود. موجودی به خداوند نزدیک‌تر است که از خواص ماده دورتر

حق مستقیماً بر وی تأیید می‌گیرد. و آینه‌ای است که تمام اشیاء به واسطه او دیده می‌شوند و حق متعال در او با تمام اسماء تجلی می‌کند و به نور او همه چیز مکشوف می‌شود و از نظر ملاصدرا برای وجود پیامبر سایه‌ای نیست یعنی حجاب او را محدود نکرده است؛ به همین جهت از نظر حکما نبی (ص) و وصی (ع) پشت سر خود را همانند روبه‌روی خود می‌بینند (همو، ۱۳۸۷: ۷۹).

این سخن پیامبر که فرمود: «من رأی فقد رأی الحق» به همین معنی است. بنابراین از نظر ملاصدرا انسان باید نسبت خود را با نبی درست نگه دارد چون او در وجود اصل است و مؤمن به خدا باید تابع او باشد. مؤمن واقعی کسی است که نسبت تابعیتش درست باشد و مانند آینه‌ای که در برابر آینه دیگری محاذات خورشیدی است واقع شود. تا با آن در نور اتحاد داشته باشد. «و من لم يجعل الله له نوراً فماله من نور» (نور: ۴۰)، که منظور از این نور، نور وجود نبی اسلام (ص) است (همو، ۱۹۸۱: ۱۱) و همچنین این حدیث پیامبر (ص) هم اشاره به همین معنی دارد که فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله» و همچنین فرمود: «من عرفنی فقد عرف ربه»، که مقصود از آن نفس پیامبر است به جهت اینکه به حقیقت پیوسته است بنابراین خداوند فرمود: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب: ۶)، زیرا حقیقت پیغمبر (ص) به نور هدایت خویش نفوس مؤمنین را کمال داده و عقل‌های انسان‌ها را روشن و تابناک می‌کند و آنان را از قوه به فعلیت خارج می‌کند و برایشان دانش نوری اضافه و پخش می‌کند و وجود شایسته جهان دیگر را به ایشان می‌بخشد. پس ذات پیغمبر (ص) علت و اصل برای به حقیقت پیوستن حکمت و ایمان در وجود مؤمنین است و گوهر ذات آنان را به صورت وجود دائمی و استواری جاوید به فعلیت می‌رساند و علت فاعلی شیء به او از ذات شیء

و قوای عقلانی او کامل‌تر باشد. از آنجا که انسان دارای قوه عقل است می‌تواند گام به مراتب بالای عقل بنهد و در این صورت انسانی کامل‌تر است که ادراک او از عالم عقل و در نتیجه اتحاد او با عوالم بالا بیشتر باشد، چراکه هر انسانی که ادراک او بالاتر باشد مرتبه وجودی او نیز بالاتر است. ملاصدرا در تشریح مراتب عالم انسانی و اسمای او معتقد است که روح انسانی و عقل آخرین الهی (عقل مثالی) در مرتبه و قرب و نزدیکی خداوند، در قوس صعود و بازگشت، برابر اعظم، و عقل اول در عالم آغاز و قوس نزول است. سلطنت و غلبه او در روز رستاخیز و روز عمل، همان سلطنت و غلبه او در روز ازل است، یعنی از جهت شمول و فراگیری هریک از انسان کامل و روح اعظم بر همه موجودات چنین است و البته او عقل اول و روح آخرین را همان حقیقت محمدیه می‌داند که خداوند یک ذات را در دو مرتبه جلوه کرده است یک بار در برگشت به خلق برای به کمال رساندن خلایق، و بار دیگر در روی آوردن به حق تعالی برای شفاعت آنان. چنانچه پیغمبر (ص) فرمود: نخستین آفرینش حق نور من بود و فرمود: اول چیزی که خداوند آفرید عقل بود. به او فرمود: پیش بیا، رو کرد سپس فرمود: برگرد و برگشت. فرمود: به عزت و بزرگی خود سوگند که آفریده‌ای بزرگوارتر از تو نیافریدم و به واسطه تو عطا و بخشش می‌کنم و به واسطه تو پاداش و به واسطه تو عتاب و شکنجه می‌کنم. پس پیامبر در شاهراه هستی، هم در قوس نزول موجودات از ذات باری و هم در مسیر ترقی و تعالی موجودات به او قرار دارد.

۲-۳. مرکزیت پیامبر (ص) در مظهریت حق

ملاصدرا وجود مقدس نبی اسلام (ص) را تعبیر به خط استوا می‌کند. منظور از این نام‌گذاری این است که او مظهر جمیع صفات الهی است و نور

در هر نشئه‌ای و زمانی به نحوی ظهور دارد. اولین ظهور آن در قالب انبیاء در حضرت آدم (ع) و غایت و کامل‌ترین ظهور آن در شخص نبی اکرم محمد مصطفی (ص) بوده است.

حضرت محمد (ص) اکمل نوع انسانی و اول دلیل بر رب خود است، زیرا رب جز به مربوب ظاهر نمی‌شود و جز به مظهر خود متبیین نمی‌شود. و جمیع کمالات او به وجود این انسان کامل ظاهر می‌شود. انسان کامل کسی است که حق را می‌پذیرد و به نور حق در همه تجلیاتش هدایت می‌شود و حق را در آن تجلیات عبادت می‌کند و او در حقیقت عبدالله است، چراکه او حق را در همه مظاهر امری و خلقی مشاهده می‌کند. او کلمه و سخن جامع و خلاصه‌ای است از تمام آنچه در کتاب‌های الهی موجود است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۶۶). به عقیده ملاصدرا، انسان کامل نیز همه افعال و صفات حسنه را داراست و همه این صفات ناشی از ذات الهی است. افعال انسان کامل نیز همانند افعال خداست و مانند افعال الهی همه کائنات را دربر گرفته است و بر تمامی زمان و مکان و مواد و حرکات و مادیات و ابداعیات و مجردات نیز اثر دارد. افعال انسان کامل برخی شبیه به ابداعیات است که به آلت و حرکت نیاز ندارد، مانند ادراک معانی حقیقی و احکام یقینی و ایمان به خدا، فرشتگان و دیگر مسائل ضروری که این امور پس از تکرار مشاهدات و ادراکات عقل، مستفاد می‌شود تا اینکه گنجینه‌های درونی نفس و معقولات عقل برای او بدون نیاز به فکرکردن حاضر می‌شود.

برخی دیگر از افعال انسانی به اختراع شباهت دارد، مانند حال انسان در هنگام تجسم صور در خیال خود و یا فعل‌های طبیعی بدن که بدون فکر و اندیشه حاصل می‌شود، مثل حفظ مزاج، جذب غذا، صورت‌دادن به اجزا و امثال این‌ها که همه به امر الهی واقع می‌شود. برخی دیگر از افعال انسانی شباهت به تکوین دارد، مانند افعال ظاهری که با

به خودش سزاوارتر است، زیرا شیء با نفس خودش متصف به امکان و با علت به کمال‌رساننده خود متصف به وجوب است و وجوب و کمال به شیء سزاوارتر از امکان و نقصان است (همو، ۱۳۶۶: ۷۰-۶۹).

۲-۴. پیامبر در جایگاه انسان کامل

ملاصدرا، به مثابه یک فیلسوف، انسان کامل در فضای فکری ابن‌عربی را به فضای فلسفی و برهانی منتقل می‌کند و با مبانی غنی حکمت متعالیه تحلیل و تفسیرهای هستی‌شناسانه‌ای از آن به دست می‌دهد. ملاصدرا با استمداد از نگرش وجودی و اصول برخاسته از آن، چون وحدت تشکیکی، اشتداد وجودی سیالی برای انسان معرفی می‌کند. انسان ملاصدرا در آغاز نشئه طبیعت عین ماده جسمانی است و با اشتداد وجودی و انتقالات ذاتی به مراتب حس، خیال، عقل و فوق آن نایل می‌شود و نفس انسان در هر یک از مراتب یادشده حضور دارد و در هر نشئه‌ای حکمی دارد. بنابراین هرچند انسان در آغاز تحول و میانه آن رتبه وجودی پایین‌تری از ملک دارد، اما در انجام تحول - یعنی نهایت قوس صعود که از مرتبه و تعیین ثانی سر درمی‌آورد و نفس رحمانی با آن به انتها می‌رسد - رتبه وجودی انسان برتر از ملک است. بنابراین سقف وجودی انسان و به تعبیری شیء و انسان کامل در عقل مثال یا عقل اول خلاصه نمی‌شود، بلکه برتر از آن تا تعیین ثانی پیش می‌رود و عقل اول و مادون آن همگی حسنه‌ای از حسنات انسان کامل است (صلواتی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

بنابراین، اولین مخلوق حق انسان کامل، عقل اول و حقیقت محمدیه است. این مخلوق پس از حق تعالی کامل‌ترین موجودات و اولین صادرشده و دومین صادرکننده است. امتداد و سعه وجودی انسان کامل از ابتدای خلقت تا انتهای آن است که

ملاصدرا با تأکید بر اصول فلسفی خود نظیر اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری استدلال می‌کند که نوعیت پیامبر (ص) نه تنها قابل مقایسه با سایرین نیست، به طوری که نمی‌توانیم او را حتی با صحابه مقایسه کنیم، از طرفی هم با استدلال از طریق حکمت الهی بیان می‌کند که مقتضای حکمت الهی بر این است که درخت نبوت نوعی منحصر به فرد باشد.

۳-۱. انکار وحدت نوعی

ملاصدرا وحدت نوعی انسان‌ها را به شدت نقد می‌کند و اساساً چنین تفکری را نافی نبوت ارزیابی می‌کند. دلایل ملاصدرا برای مخالفت با وحدت نوعی عبارت‌اند از: الف) اصالت وجود و اینکه آنچه در خارج منشأ آثار و مصداق بالذات موجود است حقیقت وجود است، نه ماهیت؛ ب) تشکیک وجود و اینکه وجود دارای مراتبی از شدت و ضعف است و این شدت و ضعف زاید بر وجود نیست، بلکه نفس وجود است به عبارتی در آن مابه‌الاختلاف به مابه‌الاتحاد بازمی‌گردد و بالعکس؛ ج) حرکت جوهری و اینکه وجود در قلمرو طبیعی از جمله وجود انسانی دارای تحول ذاتی است به نحوی که در هر آن نوعی مغایر با نوع پیشین از آن متنزع می‌شود؛ د) اتحاد عاقل و معقول و اینکه علم و عمل به منزله کمالات ثانی و زائد بر ذات نیستند، بلکه عین ذات‌اند هنگام عالم‌شدن مفهوم نوعی جدید از انسان انتزاع می‌شود. نتیجه آنکه با تحصیل علم و عمل وجود انسانی اشتداد می‌یابد و به حسب هر مرتبه از وجود نوع خاص انسانی انتزاع می‌شود بنابراین با انواع انسان‌ها مواجهیم.

به نظر ملاصدرا موانع و حجاب‌های پیش روی اکثر مردم منشعب از سه اصل است: اصل اول جهل به معرفت نفس است که او حقیقت آدمی است و بنای ایمان به آخرت و معرفت حشر

قصد و اراده و حرکت صورت می‌گیرد مانند خوردن، نوشتن و دیگر امثال بدنی و نفسانی. ارتباط انسان کامل با بدن خویش، یعنی عالم صغیر، همانند حکمرانی خدا بر عالم کبیر است و فرمان او در کشور بدن همانند فرمان حق تعالی بر کشور کبیر است (همان: ۴۰۵-۴۰۱).

بنابراین می‌توان گفت انسان کاملی که از ازل تا ابد احکام عالم و مرکز و دایره وجودات به اعتبار اصل و حقیقت یکی است، گرچه به اعتبار ظهور و تجلی متعدد است، در هر زمانی فقط یک فرد از انسان کامل وجود دارد و دیگران هر که باشند تابع وی به حساب می‌آیند، زیرا انسان کامل مظهر «اَیْسَ كَمَثَلِ شَيْءٍ» (شوری: ۱۱) است و همان گونه که خداوند حقیقت یگانه است و متعدد نیست مظهر تام او نیز یک حقیقت است و کثرت و تعدد را بر نمی‌تابد (ابوترایان و دیگران، ۱۳۹۱: ۵۸۴).

در نتیجه وجود مبارک رسول اکرم (ص) چون رفیع‌ترین و شریف‌ترین وجود است وجود او قدیم‌تر و وحدت او قوی‌تر و احاطه او به غیر خود بیشتر و جامعیت وجود او شدیدتر و نورانیت او آشکارتر و آثار او وافرتر خواهد بود و مقام وجودی او تا جایگاهی است که همه نقایص حتی نقص امکان از او زایل می‌شود، و در آن مقام همه موجودات به یک وجود موجود می‌شوند و معلوم به یک علم می‌شوند و آن مقام، مقام حضرت رسول (ص) است که خود حضرت در این باره می‌فرماید: «لی مع الله وقت لایسعی غیر ملک مقرب و لانبی مرسل» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۰: ۲۸۵/۶).

۳. استدلال ملاصدرا بر تمایز نبی و انسان در

مراتب هستی

بعد از بیان تفاوت‌های هستی‌شناختی بین پیامبر اسلام و سایر ابنای بشر این سؤال مطرح می‌شود که استدلال ملاصدرا بر این تمایز چیست؟

و نشر ارواح و اجساد به معرفت دل است و اکثر آدمیان از آن غافل اند؛ اصل دوم حبّ جاه و مال و میل به شهوات و سایر تمتّعات نفس حیوانی است که جامع همه حبّ دنیا است و اصل سوم تسویلات نفس اماره و تدلیسات شیطان و لعین نابکار است که بد را نیک و نیک را بد و می‌کند (همو، ۱۳۵۴: ۳۲).

بنابراین، ملاصدرا معتقد است که هر چند افراد انسانی به حسب فطرت اولیه متمائل اند، اما آن‌ها پس از ممارست در اعمال و مباشرت افعال و حصول ملکات و اخلاق حسنات و دوری از سیئات و مقبحات، به حسب فطرت ثانی مختلف الحقیقه می‌شوند پس روح محمدی نبوی کجا و نفس ناری ابولهب و ابوجهل کجا. «... هل یتوی الذین یتعلمون و الذین لا یتعلمون ...» (زمر: ۹) و بر اساس همین تفاوت نفوس است که خداوند می‌فرماید: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» (انعام: ۱۲۴) و با این دیدگاه، استدلال آن‌هایی که می‌گویند: بشر شایسته مقام رسالت نیست، چرا که افراد بشر در ماهیت مشترک و در طبیعت نوعی متمائل‌اند، و از این رو اختصاص انحصاری انسانی به یک ویژگی (نبوت) محال است. بر این اساس یا همه انسان‌ها نبی‌اند که این امر محال است، زیرا نبوت همه به عدم ثبوت منتهی می‌شود، یا کسی نبی نیست؛ در هر دو صورت باب بسته نبوت را رد و وحدت نوعی انسان را انکار می‌کند (همو، ۱۳۶۳: ۲۶۱). از نظر ملاصدرا کسی مستحق ریاست بر خلق و صاحب رسالت و مبعوث خدای متعال است که به مقام و مرتبه جامعیت در نشئات سه‌گانه عقلی و نفسی و حسی رسیده باشد. او تصریح می‌کند که پیامبر تنها به مشاهده صور عالم خیال اکتفا نمی‌کند، بلکه ساکن عوالم دیگر نیز هست: ساکن عوالم حس و خیال و عقل. بر اساس قول به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری و وحدت نفس و قوا، وقتی

گفته می‌شود که در وجود کسی قوه خیال قوت بیشتری دارد، این قوه جدا از سایر قوا نیست و حتی می‌توان گفت که بدون کمال عقلی کمال حقیقی قوه خیال حاصل نمی‌شود. او می‌گوید: وحدت نوعی نبی و امت در مرحله صیوریت اول و انسان طبیعی است، اما در صیوریت دوم نبی با انجام اعمال و دوری از رذایل و همچنین با حقیقت وحی اشتداد وجودی می‌یابد و تفاوت نوعی با انسان‌های عادی پیدا می‌کند. از این لحاظ هر نوع انسانی از جهت وجودی و معرفتی ویژگی‌های انحصاری و مختص به خود دارد و نمی‌توان مدعی ارائه نسخه واحد معرفت‌شناسی برای انسان‌های متفاوت شد یا ادعا کرد که قلمرو تجربه ممکن در طیفی از انسان‌ها قلمرو تجربه ممکن همه انسان‌هاست، یا گمان کرد که عقل محض در همه انسان‌ها یکسان عمل می‌کند. او تصریح می‌کند که چون گفته شود: نبی صلی الله علیه و آله برترین افراد انسان است، معنایش این نیست که چیزی خارج از حقیقت اوست و او به واسطه آن چیز برتر از آنان است، بنابراین وی را هیچ فضیلت و برتری ذاتی از حیث هویت و ماهیتش بر دیگر افراد نیست، این نزد ما سختی زشت و تباه است، زیرا جوهر نفس نبی (ص) به حسب هویت تامش برترین جواهر نفوس آدمی و قوی‌ترینشان از حیث جوهر و ذات و هویت است، بلکه ذاتش به ذات خودش به گونه‌ای است که به نهایت مرتبه هر نفس و عقل رسیده است. چنان که فرمود: «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل» (همو، ۱۹۸۱: ۲۱۵).

بنابراین حتی به الحاظ اخیر می‌توان گفت که متکلمان شیعی و اهل تسنن درباره مقام حضرت علی (ع) در اشتباه بوده‌اند به این بیان که متکلمان شیعی، حضرت علی (ع) را فاضل‌تر از دیگر خلفای سه‌گانه در محورهای چون: شجاعت و علم دانسته‌اند و گروهی از اهل تسنن نیز حضرت

محمد (ص) فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (شعراء: ۱۹۴-۱۹۳). ملاصدرا علت این دو جهتی بودن را برای این می‌داند که پیامبران بتوانند از فرشتگان که با آنان مناسبت و نزدیکی روحی دارند بگیرند و به امت که با آنان مناسبت بشری دارند برسانند.

۴. شباهت‌های معرفت‌شناختی پیامبر و

انسان

در نظام معرفت‌شناسی ملاصدرا پیامبر نیز صاحب نفس بشری است که حامل قوای حسی، خیالی و عقلی است، اما سؤال اصلی این است که پیامبر قبل از بعثت از جهت معرفتی در چه جایگاهی قرار دارد؟ و نقش قوای معرفتی او در اتصال به عالم غیب و دریافت معرفت و حیانی چیست؟ او تشریح می‌کند که لازمه نزول وحی تکامل در قوای معرفتی است یعنی پیامبر (ص) به این دلیل که در قوای معرفتی حسی، خیالی و عقلی به کمال رسیده، در آستانه جهان غیب و نهایتاً اتصال به غیب و مفیض به معارف غیبی شده است.

۴-۱. قوای معرفتی پیامبر قبل از بعثت

از نظر ملاصدرا نفس انسان در مبادی تکون و اوایل خلقت دارای سه منشأ و قوه حس، خیال و عقل است و پیش از قوام وجودش در همه ادراکات سه‌گانه‌اش عاری از حقایق اشیاء و حقایق عوالم سه‌گانه است. چون حس برای ادراک عالم محسوسات و شهادت، خیال برای ادراک عالم غیب و ملکوت و عقل برای ادراک عالم ربوبیت و جبروت حق تعالی است (صدرالمتهلین، ۱۳۵۴: ۱۱۶).

ملاصدرا معتقد است چون پیامبر رئیس مدینه فاضله است بنابراین، لازم است که نفس او کامل باشد. از نظر او باید که قوه مخیله‌اش به حسب طبع و قوه در غایت کمال باشد و همچنین قوه

علی (ع) را فاضل‌تر از دیگران دانسته‌اند، اما به زعم آن‌ها خداوند مفضول را بر فاضل مقدم داشته است. اشتباه هر دو گروه آن است که پیش فرضی وحدت‌انکارانه از انسان دارند که بر مبنای آن همه در ذات برابرند، اما یکی برخوردار از ویژگی‌های برجسته‌ای است و دیگری فاقد آن‌هاست یا کمتر از آن ویژگی‌ها بهرمنند است؛ در حالی که بنا بر صورت اخیر، یعنی وحدت‌نوعی مشکک وجودی و کثرت نوعی ماهوی ملازم با آن، انسان کاملی چون حضرت علی (ع) به حسب وجود عالی‌ترین وجود انسانی را به خود اختصاص داده است، اما به لحاظ ماهیت انسانی و نوعی در مقام اثبات و بیان سنخیتی با دیگر انسان‌ها ندارد. همان‌طور که پیامبر (ص) را با صحابه و دیگر انسان‌ها مقایسه نمی‌کنیم و از برتری پیامبر (ص) با آن‌ها سخن نمی‌گوییم و چنین برتری را در شأن رسول‌الله (ص) نمی‌دانیم (صلواتی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۱-۱۳۰).

۳-۲. دلیل علم و حکمت

افزون بر دلیل فوق، ملاصدرا در کتاب *اسرار الایات* مدعی است که به مقتضای علم و حکمت الهی درخت نبوت نوعی منحصر به فرد است و پیامبران را در آگاهی بر ملکوت باطن آسمان‌ها و زمین‌های حالاتی مانند فرشتگان و در حالاتی مثل خوردن و آشامیدن و ازدواج همانند بشر می‌داند و تصریح می‌کند که: خداوند سبحان نبوت را در فرزندان ابراهیم (ع) و پس از او در فرزندان نوح (ع) قرار داد چنان‌که فرمود: «ذریه بعضها من بعض» (آل عمران: ۳۴). پس آنان اگرچه از جهت بدن بشر زمینی‌اند، اما از جهت روح از عالم فرشتگان و آسمانی‌اند که به نیروی روحانی قدسی که اختصاص به آنان دارد تأیید و یاری شده‌اند. چنانچه درباره عیسی (ع) می‌فرماید: «وَإِنَّا نَحْنُ وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ وَإِسْحَاقُ وَيَعْقُوبُ وَآدَمُ الْأَنْبِيَاءُ الْأَمْثَلُ» (بقره: ۸۷) و درباره حضرت

وحدانیه هم ملک و فرشته است و هم فلک و آسمانی است و هم فرمانروایی بر همه کائنات دارد. او ضمن تقسیم خلایق به سه قسم ملائکه که در نهادش فقط عقل است، دیگری بهایم که در نهاد آن فقط شهوت است و دسته سوم انسان که در نهاد او هم عقل و شهوت قرار دارد، نوع انسان را خود به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای مستغرق در بحر معرفت خدا و ملکوت‌اند و از ذکر او لذت می‌برند و با وجد و سرور فراوان در عظمت و کبریایی خداوند ناظر و نگران‌اند و در فروغ اشعه جلال او سرگردان و حیران‌اند و آنان گروه الهیون و از اولیای خداوند که ابواب ملکوت بر قلب آنان گشوده شده است.

دسته دیگر، انسان‌هایی که با تمام وجود خود به شهوات و لذایذ جسمانی روی آورده و خویشتن را در زندان دنیا و در غل و زنجیرهای آن محبوس داشته‌اند این گروه اهل دنیابند و دسته سوم انسان‌هایی که در مرز مشترک و حد فاصل مابین عالم معقول و عالم محسوس‌اند، گاهی به صحبت با خدا سرگرم‌اند و گاهی با خلق خدا مأنوس‌اند که هرگاه از دربار الوهیت به سوی خلق بازگردند در سیر و سلوک با آنان مانند یکی از آن‌ها هستند تا حدی که گویا خدا و ملکوت او را نمی‌شناسند و هنگامی که با خدای خویش خلوت می‌کنند و به ذکر او و عبادت او مشغول‌اند چنان‌اند که گویا احدی از خلایق را نمی‌شناسند. ملاصدرا انبیاء را جزء این گروه از انسان‌ها می‌داند (همو، ۱۳۶۰: ۹۴).

۴-۲. تکمیل قوای نظری و عملی پیامبر

از نظر ملاصدرا نبی کسی است که تمام مراتب قوای نظری و عملی نفس را طی کرده و عالی‌ترین مراتب آن دو از آن نبی است. او مراتب قوای علمیه را به حسب استکمال چهار مرتبه می‌داند. مرتبه اول تهذیب ظاهر است به استعمال

حساسه و محرکه‌اش در غایت کمال باشد و در مرتبه عقل نیز عقل بالفعل باشد. چون هر کدام از این قوا در مدینه کاربرد خاصی دارند و پیامبر با قوه حساسه و محرکه‌اش مباشر سلطنت می‌شود و احکام الهیه را جاری می‌کند و با دشمنان خدا محاسبه می‌کند و دشمن را از مدینه فاضله دفع می‌کند و با مشرکان و فاسقان از اهل مدینه جاهله و ظالم و فاسقه مقاتله می‌کند تا آن‌ها را به سوی خدا برگرداند و به قوه مخیله‌اش مهیای قبول جزئیات و کلیات در بیداری یا خواب از عقل فعال می‌شود و به قوه عاقله به همه معقولات رسید به طوری که چیزی از معقولات برای او پنهان نمانده باشد (همان: ۲۱).

البته ملاصدرا کمال در این سه قوه را برای نبی قبل از نبوت حاصل می‌داند و از نظر او به همین دلیل پیامبر از جانب خداوند برانگیخته شده است. از نظر او خصوصیات سه‌گانه روح، نفس و حس باید در نبی به نحو اکمل باشد که از هر کدام از این سه قوه آثار و فوایدی حاصل می‌شود. کمال روحی او باعث می‌شود که او بر دانش‌های الهی و حقایق موجودات به نحوی که نزد حق است آگاهی داشته باشد. کمال نفس او منجر به درک حقایق موجودات در صورت‌ها و اشباح مثالی و متوسط بین دو عالم حس و عقل می‌شود و به نیروی حس ظاهری آن حقایق را در قالب مساوی ترسیم می‌کند. به همین دلیل بوده که پیامبر جبرئیل را به صورت شکل مشاهده کرده است. و با صفت سوم، در عالم طبیعت، حقیقت را درک می‌کند.

با این خصوصیات سه‌گانه سنخیت پیامبر با عوالم سه‌گانه برقرار می‌شود. از ناحیه روح و جنبه روحانی از سنخ ملکوت اعلی است و از جنبه نفس و نفسانی از سنخ ملکوت اوسط است و از جنبه طبیعی از سنخ ملکوت اسفل است. از نظر او شخص نبی با همان شخصیت یگانه و

معرفتی او جدای از روزنه‌ای که به سوی جهان شهود باز بود روزنه‌ای هم به جهان غیب باز می‌شود و او آنچه را در مراتب عالی وجود به علم حضوری می‌یابد در قوای ادراکی او جاری می‌شود از طرفی هم با خلق حشر و نشر دارد و حواس و عقل او به دریافت حوادث این جهانی مشغول می‌شود. صدرا ویژگی دیگر نفس نبی بعد از نزول وحی را در این می‌داند که نفس او خود برهان و محل نزول وحی الهی می‌شود در صورتی که برهان سایر انبیاء چیزی غیر از نفس آنان بود و این تمایز دیگر نبی اسلام با دیگران است.

۱-۵. ابواب نفس نبوی بعد از نزول وحی

ملاصدرا نفس نبی را محل تلاقی دو نوع معرفت می‌داند، که از ابواب نفس او حاصل می‌شود. بابتی به سوی آسمان که علوم و معارف را مستقیماً از خدا می‌گیرد و آنچه را می‌گیرد مستقیماً به بندگان می‌بخشد و به آنان تعلیم می‌دهد و آنان را هدایت می‌کند و هرچه از خداوند بخواهد خدا به او می‌دهد. خداوند به نبی علم لدنی و علم یقینی می‌آموزد و او را از اسرار و عجایب گذشته و آینده جهان و احوال عالم نسبت به گذشته و آینده و احوال قیامت و حشر و نشر و حساب و بازگشت خلایق به بهشت یا دوزخ آگاه می‌کند. باب دیگری هست که به سوی حواس پنج‌گانه پیامبر گشوده می‌شود تا از این طریق بر سوانح و حوادث خلق آگاه شود و آنان را به کارهای نیک هدایت و ارشاد کند و از کارهای بد بهراساند (همو، ۱۳۶۰: ۹۵). ملاصدرا در بحث از اتحاد عاقل و معقول به این مطلب مهم اشاره می‌کند که آدمی آن چیزی را ادراک می‌کند که به نوعی با آن شباهت یا اتحاد داشته باشد. بنابراین تا بین ادراک‌کننده و ادراک‌شونده نوعی شباهت یا سنخیت وجود نداشته باشد هرگز آگاهی حاصل نمی‌شود و چون انسان دارای ویژگی

نوامیس الهیه و شرایع و احکام از قیام و صیام و صدقات و اعیاد و جماعات و غیر این‌ها. مرتبه دوم تهذیب قلب و تطهیر باطن است از ملکات رذیله و اخلاق مذموم. مرتبه سوم تجلی نفس ناطقه به صور قدسیه است. و مرتبه چهارم فناء نفس از ذات خودش است. وی مرتبه فناء را به مشاهده حضوری نفس از حضرت حق تعالی تفسیر می‌کند که سالک، با پشت سر نهادن مراتب استکمالی، واقعیت خود را آن‌گونه که هست مشاهده می‌کند، یعنی خود را به علم حضوری عین تعلق به علت هستی‌بخش می‌یابد. این ادراک حضوری نفس به حقیقت خود همان علم حضوری نفس به خداوند متعال است، چراکه ادراک حضوری آنچه عین ربط است بدون ادراک طرف ربط ناممکن است، پس ادراک حضوری نفس به حقیقت خود و علم حضوری آگاهانه به حق تعالی دو روی یک واقعیت‌اند.

از نظر او نبی حتی از این مرحله نیز بالاتر می‌رود و به مرحله‌ای می‌رسد که در عین جمع به تفصیل نظر می‌کند و سینه او وسعت خلق و حق را به هم می‌رساند و این آیه قرآن را که می‌فرماید: «الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و وضعنا لک ذکرک» را دلیلی بر آن می‌داند (همو، ۱۳۵۴: ۳۲۵). دیگری تکامل قوه نظری است که ملاصدرا آن را مراجعه نفس از جهت پروردگار و بازگشت به جهان و خاستگاه اصلی خود می‌داند.

۵. تفاوت‌های معرفت‌شناختی پیامبر و انسان

همچنان که بیان کردیم پیامبر (ص) قبل از بعثت از جهت معرفتی به درجه‌ای رسید که شایسته دریافت وحی شد. این شایستگی و قابلیت منوط به تکامل قوای معرفتی او بود، اما بعد از اتصال با غیب و جهان برین، برای نفس پیامبر و قوای

جسمانی بودن است، فقط به امور جسمانی آگاه می‌شود (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ۳۳۰).

بنابراین پیامبر آگاه به همه امور است البته نه بر سبیل علم اکتسابی بشری، بلکه از طریق علم یقینی لدنی، و نفس او که در تمامی مراتب ادراکی او از خیال و حواس پنج‌گانه حاکم و فرمانرواست حقایق را بر آن‌ها ساری و جاری می‌کند. پس چگونه چنین درکی خطا و سهو خواهد داشت. بر این اساس، حتی احتمال خطا نیز در قوای ادراکی پیامبر نمی‌رود چه رسد به اینکه او کاری را از روی سهو انجام دهد. صدرا در این باره می‌گوید: «سالک در سلوک عرفانی همواره مصاحب با حق است لیکن اگر سالک سلوک حضوری و شهودی خود را در پرتو وحی معصوم همراه کند، همچنان‌که انبیاء و اولیای الهی چنین سلوک عارفانه‌ای دارند به طور قطع نگاه حقانیتش اشتباه نمی‌کند آن‌چنان‌که در سفر اول و دوم خطا و خطیئه‌ای در آن راه ندارد. لیکن چنان‌که سالک سلوک حصولی و مفهومی داشته باشد، چون شهودی و عارفانه نیست و از پس پرده حصول و مفهوم معرفتش را شکل می‌دهد چه بسا خطا و نسیان در معرفت راه بیابد و کشف بر مبنای عقل و نقل او (و نه کشف بر مبنای وحی و شهود معصومانه) حکایتی تمام‌عیار و ناب از جهان ارائه ننماید» (صدرالمآلهین، ۱۳۸۰: ۵/ ۵۹۲۰).

حتی از نظر ملاصدرا خواب نبی نیز با خواب دیگران تفاوت پیدا می‌کند همچنان‌که از نظر او بیداری نبی با بیداری دیگران متفاوت است. چون خواب نبی از نظر ایشان همانند بیداری مردمان است به همین جهت پیغمبر فرموده: «تمام عینی و لاینام قلبی» و امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «الناس نیام فاذا ما توا انتبهوا». پس روح نبوی آنچه در عالم غیب دیده و مشاهده کرده خارج از جنس کلام و متکلم و نوشته و نویسنده نیست و امری ضبط شده است که وقوعش لازم است و مطلقاً وقوع آن اتفاقی نیست (همو، ۱۹۸۱: ۲۸-۲۷).

نبی کسی است که قوای ادراکی عقلی و خیالی او از مشاغل حسی و دنیوی فارغ است و حقایق مراتب بالاتر را با قوای تخیل و تعقل خویش ملاحظه می‌کند. در واقع گزارش نبی از رویدادهای آینده به دلیل اتصال او به این عوالم است و به این جهت است که گفتار او در خارج تحقق عینی می‌یابد.

از نظر ملاصدرا آنچه نبی در عالم رؤیا مشاهده می‌کند صحیح و درست است و دلیل آن این است که آنچه از کاینات و حوادث در عالم واقع شده و یا به وقوع خواهد پیوست همگی در الواح عالیه (عقول کلیه و نفوس کلیه) محفوظ و مسطور است و صور کاینات و حوادث همگی موجودند و با قلم حق اول، بر الواح نفوس سماویه و یا صحیفه‌های مثل غیبیه نوشته شده‌اند، زیرا آن کاینات و حوادث از ناحیه مبدأ اول بر سبیل جزاف و یا به سبب قصد و توجه به غرض جزئی و هدف خاص معینی صادر نشده‌اند. چنان‌که گروهی چنین باوری دارند، بلکه صدور آن‌ها همگی بر سبیل عنایت و تبعیت است و حکایت از آنچه مثل و صور علمیه غیبیه الهیه‌اند و به نام ذکر حکیم یعنی علوم الهیه نامیده می‌شوند. علاوه بر اینکه وجود انذرات در عالم دلالت بر وجود موجودی دارد که عالم به جزئیات و حوادث واقعه در عالم است، با علمی قبل از حوادث و بعد از وجود آن حوادث و این چنین علمی در خور نفوس سافله و یا قوای منطبعه در آن نفوس نیست و این امری واضح و آشکار است. پس ظهور آن انذرات جز از ناحیه موطن و محلی که همه جزئیات در وی متمثل می‌شوند نیست. پس اطلاع و آگاهی از آن‌ها در اثر اتصال یافتن نفس نبی به جوهری متعالی است که آن جوهر متعالی نفسانی از طریق علم به کلیات، علم به جزئیات زمانیه حاصل می‌کند برعکس ادراکات مردم، که همواره از طریق جزئیات به کلیات پی می‌برند (همو، ۱۳۶۰: ۳۴۷-۳۴۶).

در سنگی بود که «فانجست منه اثنتی عشره عیناً قد علم کل اناس مشربهم» (اعراف: ۱۶۰) و چون تمامی نفس پیامبر ما برهان است پس هر عضوی از اعضای ظاهری و باطنی او برهان است. مثلاً برهان قوه علمی او آن است که علی (ع) فرمود: «علمنی رسول الله (ص) الف باب من العلم فاستنبطت من کل باب الف باب». وقتی که حال وصی چنین باشد پس حال نبی (ص) که معلم اوست چگونه خواهد بود؟ و برهان عقلی عملی حضرتش این سخن خدای بزرگ است که: «وانک لعلی خلق عظیم» (قلم: ۴). براهین سایر اعضای رسول اکرم (ص) را - که قوای ظاهری و باطنی اوست - از روی دو مورد بالا می‌توان قیاس کرد: «و ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (نجم: ۳). پس همه اعضا و قوای ادراکی پیامبر اسلام (ص)، برخلاف سایر انبیاء، برهان بر هر چیزی است. نکته مهم در تفسیر واژه برهان در عبارت قرآنی است که با دقت در نظریات ملاصدرا می‌توان برهان را در این عبارات به کمال تفسیر کرد چون دو مثالی که از علم وصی پیامبر (ص) و اخلاق پیامبر بیان کرد و در آن برهان به مفهوم کمال استنباط می‌شود پس پیامبر اسلام (ص) با تمام ساحت‌های وجودی کامل خود از سایر انبیاء تمایز پیدا می‌کند.

جهت دیگر تمایز نفس نبی با سایر انبیاء از نظر ملاصدرا این است که قرآن بر نفس نبی نازل شده او در تفسیر آیه «تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین» (سجده: ۲) می‌گوید که اهل کشف یقین و وصول‌یافتگان به مقام لوح نفسانی و قلم عقلانی و علم سبحانی شکی ندارند که منظور از کتاب عقل فرقانی و وجود پیامبر اسلام لوح معارف الهی و قلم علوم لدنی است که بدون واسطه و بدون کمک از دیگری از جانب پروردگار عالم اضافه شده است و خداوند آن را بدون نیاز به دیگران انشاء کرده است و آن را از

پس نه تنها آنچه نبی در بیداری می‌یابد درست خواهد بود، بلکه مشاهدات او در لوح نفس در هنگام خواب نیز درست است. چون نفس نبی آینه تجلی عقل فعالی است که حقایق در آن مسطور است و با اتصال نفس نبی به آن، پیامبر (ص) نیز از آن منبع به واقعیات پی می‌برد و حقایق امور را درک می‌کند. این آگاهی نبی از حقایق امور هیچ استثنائی ندارد و حتی گفت‌وگویی که بین نبی و گروهی از یهودیان در خصوص واقعیت روح صورت گرفت و خداوند فرمود: «یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی» (اسراء: ۸۵) دلیل بر ناآگاهی پیامبر از روح نبود چون مقام حبیب خدا بالاتر از آن است که از روح آگاه نباشد. خداوند با این پاسخ در واقع دو هدف داشت اول اینکه: خداوند با این سخن خود، بر پیامبر منت نهاد و فضل خود را بر او آشکار کرد. چنانچه فرمود: «... عَلَّمَکَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَ کَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکَ عَظِیمًا» (نساء: ۱۱۳). دوم اینکه: سکوت پیامبر (ص) در پاسخگویی یهودیان به جهت این بود که مسئله روح مسئله‌ای غامض است و برخی از آنان به جهت کودنی سرشت و سنگدلی و تباهی باورشان نمی‌توانستند آن را بفهمند چه مدرک چیزی را که از جنس آن نباشد درک نمی‌کند (همو، ۱۳۸۷: ۷۳).

۵-۲. تمایز پیامبر با سایر انبیاء

از نظر ملاصدرا پیامبر اسلام (ص) نه تنها سرآمد تمامی بشر است و تمایز ذاتی با آن‌ها دارد، بلکه پیامبر اسلام از جهت ذات با سایر انبیاء نیز متمایز است. از این نگاه، زاویه دیگری از سرشت پیامبر اسلام (ص) از نگاه ملاصدرا آشکار می‌شود و آن تفاوت به این صورت است که خداوند نفس پیامبر را برهان او قرار داد، برخلاف دیگر انبیاء که برهان آن‌ها در چیزهایی غیر از نفس‌های آنان بود و چنانچه برهان موسی (ع) در عصا و دست او، و

مرتبه‌ای به مرتبه دیگر هدایت کرده و از عالمی به عالم دیگر عروج داده و او را شب‌هنگام از مسجدالحرام به مسجدالاقصی عروج داده تا به عالی‌ترین مقامات و مقام او ادنی رساند و به مرتبه‌ای رساند که شامل جمیع مراتب عوالم بود و در همه این مراتب و عوالم مربی و هدایتگر او (پیامبر) خداوند بود و با قید «رب العالمین» به این نقطه دقیق اشاره کرده است.

پس کتاب اشاره به ذات پیامبر اسلام (ص) دارد که گاهی از آن به قرآن که صاحب مقام جمعی اجمالی عقلی است اشاره دارد و گاهی تعبیر به فرقان می‌کند که اشاره به مقام تفصیلی نفسانی دارد. این دو مقام جمعی و تفصیلی دو مقام باطنی‌اند که برتر از همه مقامات آسمانی و زمینی‌اند و به کاربردن کلمه کتاب بر جواهر عقلی قلمی قرآنی یا بر نفس لوحی فرقانی در کتاب خداوند و کلام انبیاء و اولیاء متداول است مثل این آیه: «اولئک فی قلوبهم الایمان» (مجادله: ۲۲) یا گفتار امیرالمؤمنین که فرمود: «وانت الکتاب المبین الذی بایاته ینظر المضمّر». و حقیقت قرآن نزد عارفان محقق همان جوهر ذات پیامبر (ص) است و از بعضی از همسران پیامبر (ص) درباره اخلاق پیامبر (ص) سؤال شد در جواب گفتند: اخلاق او قرآن بود. از تدبر در القاب کتاب خدا در عبارات زیاد دانسته می‌شود که این اوصاف مختص ذات روحانی مجرد از جسم به حب ذاتش است. پس همچنان که انسان دارای حقیقت واحدی است که دارای مراتب مختلف و اسامی زیادی است و در هر عالمی متناسب با مقام خاصی در مراتب صعود به اسم خاصی خوانده می‌شود و قرآن نیز دارای چنین حقیقت واحدی است که دارای مراتب زیاد و اسامی مختلفی است که در هر عالم به اسم خاص متناسب با مقام خاصی در نزول نامیده می‌شود و اسامی قرآن شمارش‌ناپذیر است چون برای قرآن ظاهر و باطن

و حد و آغازی است همچنان که برای انسان نیز ظاهر و باطنی است و برای باطن قرآن نیز باطن دیگری است تا هفت بطن. این بواطن اشاره به مقامات باطنی مشهور نزد عرفاست مثل: طبع، نفس، عقل، روح، سر، خفی، اخفی. والا تفصیل مقامات و خصوصیات مراتب انسانی از حد و شمارش خارج است پس همچنین قرآن را با انسان کامل در کمال و نقص، صعود و نزول باید قیاس کرد. از تدبیر در اسامی و اوصاف پیامبر (ص) نظیر: نور - سراج، محمود، محمد، احمد، قاسم، حاشر، هادی، مبشر، بشیر، نذیر و منذر که شمار آن ممکن نیست متوجه شویم که بین پیامبر (ص) و بین حقیقت قرآن به حسب معنی و مفهوم اشترک است و اتحاد لوازم دلالت بر اتحاد ملزوم دارد و الفاظ مشترک بین قرآن و پیامبر از جهت لفظ و معنی، مثل لفظ نور، هادی، سید، رسول و نبی بسیار زیاد است. از نظر ملاصدرا اگر در قاعده اتحاد موصوف با صفتی که به آن متصف است و در قاعده اتحاد عاقل و معقول که کثیری از حکمای مشاء که مقدم آنان فروریوس است معتقدند دقت شود و همچنین در قاعده‌ای که محققان و عرفای اهل اسلام گفته‌اند از تحول انسان به نشئه‌ای دیگری به واسطه غلبه آن حقیقتی که بر باطنش از اخلاق و ملکات ایجاد می‌شود تدبیر و تأمل شود حقیقت امر آشکار می‌شود که باطن پیامبر (ص) کتابی الهی است که از جانب خداوند نازل شده و باطن قرآن خلق پیامبر و ظاهر قرآن مثل ظاهر شخصیت مطهر پیامبر (ص) است (همو، ۱۳۶۶: ۷۵).

بنابراین، نمی‌توان بین حقیقت قرآن و ذات مقدس پیامبر اسلام (ص) دوگانگی قائل شد، بلکه آن دو به یک وجود موجودند و نفس پیامبر عین قرآن است و این حقیقت قرآن در تمامی قوای وجودی و ادراکی پیامبر ساری و جاری است، البته توضیح این نکته که نفس نبی چگونه در

بحث و نتیجه‌گیری

نتیجتاً اینکه از نظر صدرا پیامبر از جهت وجودی در سرشت اولیه همانند سایر افراد بشر است و اگر این نبود مردم قدرت بهره‌گیری از عقل و علم او را نداشتند. البته او آیه شریفه: «قل انا بشر مثلکم» (کهف: ۱۱۰) را شاهدی بر ادعای خود می‌داند، اما او بر اساس اصول فلسفی خود، نظیر اصالت وجود، تشکیک مراتب وجود و حرکت جوهری اثبات می‌کند که وجود انسان در طول زندگی اشتداد می‌یابد و به حسب هر مرتبه از وجود، نوع خاص انسانی انتزاع می‌شود. بنابراین با انواع انسان‌ها مواجهیم. او وحدت نوعی نبی با سایرین را در مرحله صیوررت اول و انسان طبیعی می‌داند که نبی با انجام اعمال و دوری از رذایل، اشتداد وجودی پیدا می‌کند و تفاوت نوعی با انسان‌های عادی پیدا می‌کند و برترین نوع انسانی می‌شود. ملاصدرا از جهت هستی‌شناسی روح نبوی را صادر اول در مراتب هستی می‌داند بنابراین معتقد است که همه ارواح از روح او نشئت می‌گیرند. پیامبر اسلام (ص) در نظر او کامل‌ترین مخلوق پس از حق تعالی است که اکمل نوع انسانی و اولین دلیل بر پروردگار است و جمیع کمالات او به وجود این انسان کامل ظاهر می‌شود. نبی اسلام (ص)، به حسب هویت تامه‌اش، اشرف نفوس آدمی است و از نظر کمالات قوایش قوی‌ترین نفوس است.

از جهت معرفتی نبی کسی است که قبل از نبوت در سه قوه حس و خیال و عقل به کمال رسیده و به همین جهت شایسته دریافت وحی می‌شود. این اشاره به جنبه قابل دریافت وحی از جانب صدرا دارد، یعنی پیامبر (ص) فردی است که قبل از بعثت با طی مراحل کمال و با رسیدن به مرز معقولات شایسته دریافت وحی می‌شود.

او معتقد است که با نزول وحی تحولی شگرف در دستگاه ادراکی پیامبر (ص) رخ می‌دهد به طوری که همه قوای ادراکی او تام و

جایگاهی قرار گرفت که قرآن عین نفس او شد، مجال بحث دیگری می‌طلبد.

۶. سایر کمالات نبی (ص) از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا بعد از تمایز وجودی و معرفتی نبی از سایرین به برخی از کمالاتی اشاره می‌کند که در پیامبر وجود دارد و این کمالات در واقع لازمه نبوت ایشان است و این کمالات به نوعی خود معلول دو کمال فوق (وجودی و معرفتی) است. چون پیامبر در شاهره هستی به آن دو کمال عظمی دست می‌یابد کمالات دیگری در او شکل می‌گیرد. اتصال نفس او به لوح محفوظ باعث می‌شود که دارای حافظه‌ای قوی باشد به طوری که آنچه را می‌فهمد یا احساس می‌کند هرگز فراموش نمی‌کند. چون وظیفه هدایت بندگان به عهده اوست در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و هرگز از غور در معقولات و کوشش در راه فهم آن خسته و ملول نمی‌شود. از طرفی دیگر پیامبر به علت دارا بودن عنایت مبدأ اعلی، به حکم شرف و فضیلت، نفس او از هر امر زشت و ناپسند و ریک و پلید و از داشتن و یا اتصاف به آن ابا و امتناع دارد و بالطبع حریص بر شهوترانی و انجام امیال نفسانی نیست، بلکه بالطبع از انجام آن‌ها و از لهو و لعب دوری می‌گزیند و نسبت به لذایذ نفسانی دشمن و بدبین است. در انجام امور شخصی جسور و قوی‌النفس و دارای عزمی راسخ و قوی و غیرمتزلزل است و تردیدی از انجام امر حق ندارد، بلکه با شجاعت تمام آن را انجام می‌دهد. با این همه کمالات، پیامبر نسبت به همه حقایق رؤف و مهربان است و هیچ‌گونه بخلی نسبت به خلائق ندارد و بخشنده نعم و عطایاست چون می‌داند که خزائن رحمت الهی الی الابد باقی و نقصان‌ناپذیر است (همو، ۱۳۶۰: ۴۹۰-۴۸۹).

پی‌نوشت‌ها

۱. وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ.
۲. حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ.

منابع

- قرآن کریم.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۲). قواعد کلی در فلسفه اسلامی. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ابوتراویان، مستانه (۱۳۹۱). «حقیقت و نقش انسان کامل در جهان هستی». مجموعه مقالات همایش حکیم صدر. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.
- جعفری، محمد (۱۳۸۹). «چیستی وحی از دیدگاه ملاصدرا». فصلنامه معرفت کلامی. س ۱. ش ۲.
- صدرالمتألهین (۱۳۵۴). رساله سه اصل. تصحیح سید حسین نصر. تهران: دانشگاه علوم معقول.
- _____ (۱۳۶۰). اسرار الایات. مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- _____ (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیه فی المنهاج السلوکیه. تصحیح و تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی. مشهد: مرکز الجامعی النشر.
- _____ (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۶). تفسیر قرآن کریم. تصحیح محمد خواجه‌جوی. قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۷۵). مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین. تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی. تهران: انتشارات حکمت.
- _____ (۱۳۸۳). ترجمه شرح اصول کافی. محمد خواجه‌جوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- _____ (۱۳۸۷). المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه. تصحیح و تعلیق سید محمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت صدر.

فوق تام می‌شوند. دلیل آن این است که موضع نزول وحی ذات و عقل و نفس نبی است و در واقع هر مرحله‌ای از وحی در این سیر نزولی عین نفس نبی می‌شود و با آن متحد می‌شود و آن‌گاه همه مشاعر پیامبر (ص) حکایتگر ذات و باطن او می‌شوند. او قوای ادراکی پیامبر را در این مرحله حکایتگر حقیقت نفسانی او می‌داند که به عالم عقلی راه می‌یابد و باعث تحقق و انکشاف مراتب هستی در درون او می‌شود و آن‌گاه مجاری ادراکی پیامبر برخلاف سایر انسان‌ها از مجرای چنین نفسی به ادراک می‌پردازد که به واقع ادراکی فراتر از ادراک سایر انسان‌ها و عین حقیقت است، نه ادراکی مفهومی. از نظر صدر نفوس نبوی برخلاف نفوس سایر ابنای بشر پس از رسالت و دریافت وحی دو جهتی می‌شود: جهتی رو به سوی ملکوت و مشاهده جمال و جلال الهی و سیر در عوالم بالا دارد و جهتی هم رو به سوی عالم ماده و سیر در مردم دارد و سرگرم زندگی روزمره است؛ به طوری که اشتغال به جهتی او را از جهت دیگر باز نمی‌دارد و بر هر دو آگاه است، اما نفوس سایر انسان‌ها به جهت اشتغال به عالم مادی و غلبه امور این عالم بر نفوس آنان قدرت درک حقایق عالم بالا را ندارد.

از نظر صدرالمتألهین پیامبر اسلام (ص) نه تنها نسبت به سایر افراد بشر، بلکه نسبت به سایر انبیاء نیز تمایز دارد به این دلیل که خداوند نفس پیامبر اسلام (ص) را برهان او قرار داد. در صورتی که در سایر انبیاء چیزی غیر از نفس برهان آنان بود و برهان در عبارات ملاصدرا به معنای کمال است، یعنی اینکه خداوند نفس نبی اسلام را کامل کرد تا دلیلی بر هر چیزی باشد. به همین جهت نقل می‌کنند که وقتی از همسران پیامبر (ص) درباره اخلاق او می‌پرسیدند آنان قرآن را اخلاق پیامبر می‌دانستند.

صلواتی، عبدالله و دیگران (۱۳۹۱). «برترین نوع انسان از دیدگاه ملاصدرا». مجموعه مقالات همایش حکیم صدرا. تهران: بنیاد حکمت صدرا.

عبداللهی، مهدی (۱۳۹۱). «کمال نهایی انسان از دیدگاه ملاصدرا». مجموعه مقالات همایش حکیم صدرا. تهران: بنیاد حکمت صدرا.

_____ (۱۳۸۷). رساله فی الحدوث. تصحیح و تحقیق سید حسین موسویان. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۰). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه. تصحیح و تحقیق مقصود محمدی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.